

«تقدیر زاده» های هنری!

گفتگو با استاد مجید مهرگان

استاد مجید مهرگان برای علاقمندان نقاشی ایران هنرمند ناآشنایی نیست، و خوانندگان ادبستان نیز به طور مشخص قبلاً با آثار ارزنده ایشان از طریق ویژه نامه فردوسی (ادبستان ۱۲) آشنا شده اند. علاوه بر هنر قابل تأمل و با ارزش استاد مهرگان، وجود فلسفه و اندیشه ای است که در پشت هنر وی نهفته است و خود را در آثار او نشان می دهد. مهرگان یک نقاش ساده نیست که فقط به هنر خاص خود دلمشغول باشد و به همین جهت حرفهای زیادی برای گفتن دارد. آنچه در زیر می آید، حاصل گفتگوی ما و ایشان است. و البته بنابه سیاق همیشگی ادبستان، اگر بعضی خوانندگان نظری مغایر با مطالب ارائه شده دارند، می توانند مطالب خود را برای ادبستان ارسال کنند.

□ در عصری که هنر نقاشی هرروزه در حال تغییر و تحول است و دردهای اخیر، سبکهای جدید گوناگونی در این هنر عرضه شده، آیا علت خاصی دارد که شما به «مینیا توره» که متعلق به قرون گذشته است و بیشتر به دوران خاصی از تاریخ ما تعلق دارد، روی آورده اید؟

■ انگیزه، همان کششهای ذاتی بود. در مملکتی و زمانی که تمام هم و غم مسئولین و هنرمندان، هنر فرنگی بود، به این هنر علاقه مند شدم و از سن ۱۲ سالگی به این کار روی آوردم...

□ یعنی از چند سال پیش؟

■ من الان ۲۶ ساله هستم. از همان ابتدا شناسی که آوردم با استاد بسیار خوبی آشنا شدم. مرحوم حسین بهزاد، با ایشان شروع کردم و بعد با آقای زاویه (خدا بیامرز شد) همینطور در خدمت استاد فرشچیان هم بوده ام یعنی می توانم بگویم مجموعه ای از استادان خوب نصیب شده بود. □ گلچینی از بهترین استادان مینیا توره؟

■ دقیقاً مرحوم نصرت الله یوسفی در تذهیب به من کمک می کرد. مرحوم بهادری نیز همینطور. در ضمن بسیاری از مسائل، مطالب و اصولی مابادی این هنر از بین رفته بود. به تعبیر بهتر، عنصر اصلی که از این هنر حذف شده بود، موضوعیتش بود. یعنی صرفاً ظاهر نقاشی در آن زمان مطرح بود از جمله استادانی که من از آثارش سود بسیار بردم، مرحوم هادی خان تجویدی بود که دقیقاً آن تفکر ناب اشراق و مشاهده در آثارش وجود دارد ولی متأسفانه شاگردهایش دیگر آن مطلب حساس و ظریف را نگرفتند و فقط سعی کردند صورت ظاهری هنر را مطرح کنند و به همان نیز اکتفا

■ مینیا توره یعنی

طبیعت کوچک شده و در صورتی

که مسأله ما مسأله طبیعت نیست.

چیزی که معاصرین ما ساختند،

با تقلید از نقاشی رمانتیسم

غربی صورت گرفت و دقیقاً طبیعت کوچک شده

بود و اسمی هم که

برایش گذاشتند بسیار به جاست.

کردند. و به علت عدم توجه به نقاشی ایرانی، این هنر به شکل منسجم، هیچگاه ادامه پیدا نکرد. من هم که شروع کردم دقیقاً از همان ظاهر قضیه شروع کردم. ولی بعداً مجبور شدم درباره این هنر مطالعه کنم و ببینم اصلاً ماهیتش چیست؟ □ یعنی به ظاهر قضیه اکتفا نکردید؟

■ بله! به ظاهر قضیه اکتفا نکردم و می توان گفت که از محدود کسانی بودم که به این شیوه عمل کردم. چون اکثر هنرمندان این هنر به تجارت روی آوردند. هنر نقاشی ما از این تجاری شدن لطمه های بسیار خورده است. این هنر به عنوان گوناگون تحت فشار قرار گرفته بود. مثال کوچکی عرض می کنم: غالباً در نقاشی و تصویر سازی برای اشعار بزرگترین شعرا و عرفای اسلامی مثل شعر مولانا، شعر حافظ و... از آن نشئه فکری که در این اشعار نهفته است دریافت صحیحی صورت نمی گیرد. مستحضر هستید که هنر ما در دوره صفویه دارای یک سری گرایشهای رمانتیکی می شود و دلیلش هم نفوذ استعمار غربی است. غریبها به عناوین مختلف در دوران صفویه شروع به فعالیت می کنند، برای اینکه تمام ممالک با فرهنگ آن روزگار (مثل ایران و چین) را مخدوش کنند تا بتوانند به اهداف خاص خود برسند. باید در مقابل این سیاستها که هنوز هم ادامه دارد ایستاد. من می توانم ادعا بکنم، هنر ما یکی از بزرگترین پدیده های خلاقی بشری است که تاکنون به وجود آمده است. ما با جواهر نابی در این مملکت روبرو هستیم و همه هم چشم طمع به آن دارند و سعی می کنند به عناوین مختلف آن را برابند و یا مخدوش سازند، یا از هویت بیندازندش. من هم که شروع به کار کردم دقیقاً با یک هنر ناقص و معیوب مواجه بودم و به

این صرافت افتادم که به سرچشمه‌های ناب و اصیل این هنر دسترسی پیدا کنم. خوشبختانه چند کتاب از مارتین و وایزرگری و رایبسون به دست آوردم و آنها را بررسی کردم و متوجه بسیاری نکات شدم البته باید خدمتتان عرض کنم اکثر کسانی که هنر ما را تجزیه و تحلیل کرده‌اند، توریستی برخورد کرده‌اند.

□ در واقع شبه شرق شناسانه؟

بله، در واقع به آن مسائل ناب و اشراق خاصی که در این هنر بوده، اصلاً توجهی نشده است. وایزرگری می‌گوید: «این هنر، هنر نشانه نیست. چون پرسونکیو و آنا تومی ناتورا لیستی در آن رعایت نشده است». و یا از قول کسانی دیگری می‌گوید: «در این هنر سحر و جادو نهفته است. اما واقعیت این است که هنرمند به دریافت‌هایی از طبیعت رسیده که با چشم عادی، دیدنش غیرممکن است. او دریافت‌ها را به این طریقت را ببیند. و در چنین دریافت‌هایی مشاهده عرفانی وجود داشته است. البته غریبها در تقلید از ما سعی می‌کردند در دوره امپرسیونیسم در آن کافه سموات با آفیون به این حالت برسند. و دیدیم که چقدر هم به این حالت رسیدند! از آن نفسانیت و اثباتیت خودشان یک میلیمتر هم نتوانستند فاصله بگیرند مثلاً در سبک فوتوریسم، نقاشی مثل ماتیس آمده از نقاشی ما استفاده کرده است ولی فضای نقاشی یک فضای انگلیسی است و او به هیچ عنوان نتوانسته به آن فضای شگرف نقاشی ما برسد. چون دریافت لازم را نداشته است. یک شاعر معروف قرن چهارم هجری می‌گوید: چهار چیز است که اگر جمع شود در دل سنگ

لعل و یاقوت شود سنگ بدان خاراوی
پاکی طینت واصل و گوهر و استعداد

پرورش یافتن از این فلك مینایی
این طینت پاك و آن گوهر ناب جزء مسائل اولیه دریافت واقعی ما از ورای ظاهر صوری اشیاء و عناصر است. هر حیوانی می‌تواند آنچه که عیان است ببیند، ولی هنرمند ما به دنبال آن چیز نادیدنی است. هانف در همین مورد شعر قشنگی دارد:

ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ

لاله و گل می‌رود گلزار
به هر حال ما در یک چنین وضعی با این هنر آشنا شدیم. بعد از سالها کار و کوشش تا حدودی به سبک آقای فرشچیان آشنا شدم و به تدریج سعی کردم با قویترین هنرمند نقاشی ایرانی آشنا بشوم. کمال الدین وصال یکی از آنها بود که به نظر من در دوره خودش یک به اصطلاح رنسانس به وجود آورد و سعی کرد این هنر را از مسائل استعاره‌ای که به آن سرایت کرده بود، میرا کند. چون می‌دانید هنر ما در دوره‌های مختلف مورد تهاجمات گوناگون قرار گرفت. در دوره‌ای با تعصب خاصی سعی کردیم مطالب بیگانه‌ای را که وارد فرهنگ ما شد از بین ببریم. مثلاً در دوره ساسانی نقش برجسته عظیم اشکانی (پارتی) از صفحه روزگار پاک شد و رویش نقش برجسته ساسانی ساخته شد. ساسانیها روی هنر و فرهنگشان تعصب ویژه‌ای داشتند. می‌گفتند چیزی که از دوره سلوکی به دوره اشکانی رسیده متأثر از فرهنگ یونانی است که با فرهنگ و بینش ما مغایرت دارد. پس ما این تعصب را داشتیم و این نقاشی در طول تاریخ به وسیله هنرمندان بزرگی در دوره‌های مختلف متحول شده است. در دوره تیموری در دوره سلطان حسین باقرا، همان طوره که عرض کردم هنرمند بزرگی مثل کمال الدین وصال ظهور می‌کند. او سعی می‌کند مطالب مربوط به این نقاشی را دقیقاً مطالعه کند. البته آن دریافت‌های خاصی را که من عرض کردم در عالم مشاهده محقق شده و هنرمندان دیگر به وجود آوردند. مثل جنید. او جزو اولین کسانی بود که در

کارش کوه سازی و طبیعت سازی را به شکل خاصی

می‌بینیم و همه نیز از او تقلید می‌کنند و این تقلید در کارهای شمس الدین هم دیده می‌شود.

شمس الدین کسی بود که شاهنامه دوت را ساخت با تذهیب‌های زین العابدین، شاهنامه بایستقروی که قبل از بهزاد ساخته شد، کار مولانا خلیل است. خلیل لقب مولانا دارد. کسانی که لقب مولانا داشتند، اهل سیر و سلوک و عرفان بودند و تمام هنرمندان خوب ما لقب مولانا داشته‌اند. مولانا کمال الدین، مولانا سلطان محمد...

بسیاری از این هنرمندان به راحتی می‌توانستند تمرکز داشته باشند و از تمرکز به مشاهده برسند. و این چیزی است که ما در نقاشی به کلی از آن محرومیم. یعنی دید، دید ظاهری است. حالا خیلی بخواهیم به اصطلاح چهره‌ترش بکنیم، می‌شود یک دید فوتورالیستی. غریبها تازه پس از سالها کار کردن به این انتزاع خاص رسیدند. اما این انتزاع، انتزاع نفس اماره است. و الان هم می‌زنند و دقیقاً می‌توان گفت نقاشی غرب با یک بحران فراگیر روبروست.

□ گرچه صحبت‌های شما جای سؤال بسیار دارد ولی برای روشن شدن ذهن خواننده از سئوالات مطروحه خه‌پیمان شروع می‌کنیم. شما در مصاحبه‌ای با کیهان هوایی گفته بودید که مینیاتور را به غلط نقاشی ایرانی خوانده‌اند. فرق مینیاتور با نقاشی ایرانی چیست؟

واژه مینیاتور متأسفانه از جهل یا پنجاه سال پیش به این طرف متداول شده است. در کتاب پلوشه، سیگمین سرتوماس آورنولد و اکثر کتابهایی که درباره نقاشی ایرانی نوشته شده و در بزرگترین مراکز فرهنگی - هنری آکسفورد موجود است، واژه نقاشی ایرانی به کار برده شده است. مینیاتور حدود ۴۰ سال پیش در بروکسل مطرح شد چون اینها دیدند این نقاشیها، مینیاتور است یعنی طبیعت کوچک شده. البته بعضی از این نقاشیها الان بزرگ شده است. مینیاتور یعنی دقیقاً طبیعت کوچک شده، و در صورتی که مسأله ما مسأله طبیعت نیست. چیزی که معاصرین ما ساختند با تقلید از نقاشی رمانتیسم غربی صورت گرفت و دقیقاً طبیعت کوچک شده بود. و اسمی هم که برایش گذاشتند، بسیار به جاست. اسامی جدیدتری هم با گرایشهایی که نقاشی جدید و معاصر ما پیدا کرده و متأسفانه در رژیم گذشته سعی می‌شد روی بعضی از این نقاشیهای بی‌هویت (از لحاظ کاری و تکنیکی) تبلیغ شود و با آن تبلیغات وسیعی که روی این نقاشیها صورت گرفت، این هنر اصیل مخدوش شد.

اصلاً یکی از اهداف بزرگ استعمار همین بوده و هست که یک چیز تقلبی و معیوب را جای یک پدیده درست و حسابی بگذارند. و نقاشی ما دارد به سوی نقاشی مبتذل اروپایی میل می‌کند، نه به سوی رمانتیسم و نئورمانتیسم. و این مسأله جای بحث بسیار دارد. متأسفانه در دوره اخیر عدم شناخت این هنر، باعث این بیماری شده است. یعنی ما دقیقاً نقاشی سکسوال داریم. نقاشی مینیاتور با مسأله سکسوال هیچ سنخیتی ندارد. هنری که موجودیتش در عالم مکاشفه منحل می‌شود نباید به این کثافات آلوده شود و باید جلوی این جریان را گرفت.

□ بعد از دوره مشروطه ما نیز از عوارض رنسانس در اروپا مصون نماندیم. بعد از دوره رنسانس در اروپا، انسان دائر مدار کائنات می‌شود و در هنر انقلاب عظیمی صورت می‌گیرد. ابتدا کارهای رئال و بعد نئورمانتیسم و درون نگری اشیاء مطرح می‌شود...

■ البته با اصالت نفسانیت.

□ دقیقاً با اصالت دادن به نفس اماره انسان. و در ایران این موج فراگیر می‌شود. البته ما از نوع سطحی تر و عقب مانده ترش شروع کردیم. اما نقاشی ایرانی تا چه حد متأثر از این گردباد فرهنگی شده، شما بگویید؟

■ البته اگر نقاشی ایرانی موجود داشته باشیم فکر می‌کنم این گرایشها در آن نیست. ولی در مینیاتورهای ما که روی آن تبلیغات بسیار کردند و این تبلیغات هم اکثراً توسط طبقه صاحب زر و زور صورت گرفت و مسأله تجارت و کاسبی هم بیشتر مطرح بود تا هنر. این مسأله را بدون هیچ تعارفی عرض می‌کنم. مولانا می‌گوید:

من آم مست دهل زن که شدم مست به میدان

دهل خویش چو پرچم به سر نیزه بیستم

اگر سکوت کنیم همین جریانات مخدوش موجودیت هنر ما را زیر سؤال خواهد برد و هنر غربی صد درصد فائق خواهد شد. غرب به هنر اصیل ما ضربه‌های مهلکی زده است.

مملکتی که از نظر فرهنگی دچار افت می‌شود، غریبها که خودشان را حاکم بر مسائل و جریانات می‌دانند، سعی می‌کنند، هنر و فرهنگشان را اشاعه بدهند.

و برای این کار میلیونها دلار سرمایه گذاری می‌کنند. که فرهنگشان در سراسر جهان سیطره وسیعتری پیدا بکند و چیزی از هویت فرهنگی برای هیچ قومی نگذارند. هنری را هم که اینها دارند، اشاعه می‌دهند، معیوب است و هزار عیب به اصطلاح شرعی و عرفی دارد. اینها چیزهایی را از بطن هنر ما گرفتند و خرابش کردند، مبتذلش کردند و با تبلیغات دوباره به خورد ما دادند، کو بی‌زیمی که پیکاسو مطرح می‌کند دقیقاً از هنر ما گرفته شده است، البته با دریافت بسیار ناشایسته و نفسانی و همین را دوباره به خورد ما دادند و در این مملکت تعدادی روزنامه دم خرس راه انداختند و با جار و جنجال و با شارلاتانیسم سعی کردند این متاع قبیح را به مردم ما قالب کنند و در یک دوره خاص متأسفانه توانستند موفق شوند. رژیم مغفور پهلوی دقیقاً قصد داشت برای

غرب تبلیغ کند. مثلاً آدمی که دانشکده هنری در این مملکت به وجود می‌آورد مسیو دکار است که اساس دانشکده هنرهای زیبا را مانند دانشگاه بوزار فرانسه طرح ریزی می‌کند. در مملکتی که چند هزار سال تاریخ تمدن دارد، باید یک مسیو دکار بیاید و اساسنامه یک دانشکده فرهنگی ما را بریزد؟ آنهم برای ما که در دورانیهای طلایی بهترین مراکز فرهنگی را داشته‌ایم. ربیع رشیدی را داشتیم، هنرستان صفویه داشتیم و بزرگترین هنرها را، و الان با ارزشترین گرانیهاترین اشیاء موزه‌های بزرگ دنیا (موزه مترو پلین، آرمنیاز (لنینگراد)، لوور و بریتانیا) مملو از آثار و اشیاء ایرانی است. این اشیاء ایرانی است که غریبها آنها را پشت هزاران دستگاه الکترونیکی گذاشته‌اند تا کسی طرفش نرود. بعد جطور ما با تبلیغات چهار تا مستغرنگ و بوق و کرناهای رادیوهای استعمار، هنر غربی را دست بسته و مطیع قبول کردیم؟ و اساس مسائل فرهنگیمان را و به خصوص نقاشیمان را بر پایه هنر غربی گذاشتیم. دوره پهلوی سمش را ریخت و عده‌ای به نفسانیت هنر غربی مانند هر وین مبتلا شدند.

و این افراد الان صد درصد از مواضع خودشان در شرایط فعلی دفاع می‌کنند آدمی که یک عمر سم به بدنتش سرایت کرده، باید هم جار و جنجال راه بیاندازد، و برای کار خودش تبلیغ بکند. در این چند ساله بعد از انقلاب دانشکده هنرهای زیبای ما جقدر هنرجو و هنرمند تربیت کرده و اینها الان دارند چه کار می‌کنند؟ اکثر آنها بیکارند.

طبق آماري که دوستان من گرفته‌اند ۹۸ درصد اینها بیکار هستند. چون ما گرافیکست قورباغه جای بلبل رنگ کن نمی‌خواهیم اینجا مملکت کاپیتالیستی نیست که نقاشی مدرن با مسائل اسلامی و عرفانی که ما داریم قابل درک باشد. وقتی ما فرهنگ آنها را به طور مدون اشاعه بکنیم، دیگر چه انتظاری داریم و چه توقعی داریم که از مسائل ظاهری فرهنگ اروپا تقلید نکنیم؟ مگر یک بام و دو هوا ممکن است؟

اینها با هم تناقض دارند. ما در دانشکده فرهنگ اروپایی را تبلیغ می‌کنیم و از آن طرف از مردمان می‌خواهیم مبادی اسلامی و ایرانی را رعایت نکنند. این دو نمی‌توانند در یک جایگاه قرار بگیرند. یا این یا آن. البته من با شناخت هنر غرب دقیقاً موافقم. ما باید با هنر غرب دقیقاً آشنا شویم. ما با فکر غربی اندیشه غربی، فلسفه غربی و حتی با موسیقی غربی باید آشنا بشویم تا خودمان را بهتر بشناسیم...

صحت از هنر غرب شد. بدیهی است که حتی برای مخالفت با فکر یا مکتبی، آگاهی از آن فکر یا مکتب ضروری است. با توجه به مطالعاتی که در این خصوص داشته‌اید کدامیک از سبکهای غربی را در نقاشی بیشتر می‌پسندید؟

رحمات عده‌ای از این نقاشان را نمی‌شود نادیده گرفت. من از سبک رمانتیک و نئورمانتیک خیلی خوشم می‌آید. به طور کلی می‌گویم وارد جزئیات نمی‌شوم. در این دو سبک حتی نفسانیت به زیبایی عیان شده است. مثلاً میکل آنژ بسیار هنرمند است. ببینید درد من این است که نقاشی ما واری آن چیزی بوده که غربیها مطرح کرده‌اند. کار ما نصفه کاره ماند و به اروپائینها پیوند خورد. ما شدم شیر بی یال و دم و اشکم! چیز مخلوطی از ما ساختند که يك مقدارش سوژه بود و يك مقدارش آبره. هیچ هویتی نداشت. چند تا نقاش را در اواخر دوره صفویه برای سیر و سفر فرستادند فرنگ. نقاشانی به نام: محمد زمان، علیقلی جبه‌دار، محمد یاقر...

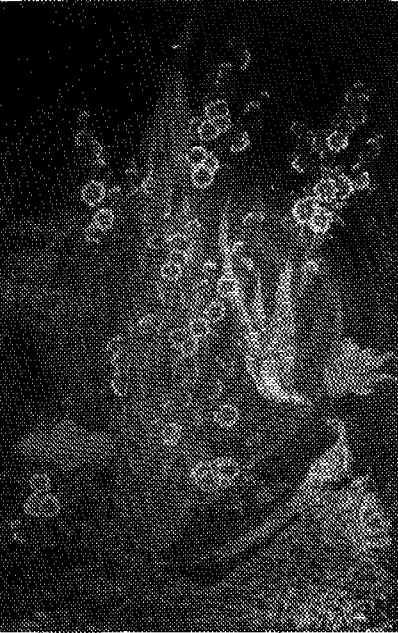
و محمد یوسف...
بله. محمد زمان که به اروپا رفت دقیقاً تحت تأثیر نقاشی رمانتیک قرار گرفت.

از کلاسیسم تا «روکوکو» البته نه کلش را. محمد زمان يك خسته نظامی را نقاشی کرده است و شما اگر کار او را با چند خسته نظامی که در دوره صفویه، در اوج مکتب تریز ساخته شده، مقایسه کنید، خیلی جالب است. دقیقاً با هم تفاوت نگرش دارند نسبت به مسأله طبیعت. شما متوجه مطلب می‌شوید که این آدم این تفکر ناز و نازنین را به هیچ عنوان در نیافته است و چون در نیافته است، به اصطلاح این بدن مریض است و آماده برای پذیرش هر نوع بیماری. اولاً اینکه زن ایتالیایی می‌گیرد و از محمد زمان اسمش به پانولو زمان تغییر می‌کند و چون مرتد شده بود، چندسالی ول می‌ماند. بعد که آنها از آسیاب می‌افتد، می‌آید ایران. این آدمها.....

تقی زاده‌های هنرند!
بله، می‌شود گفت تقی زاده‌های هنر بودند. امثال اینها سعی کردند برنامه تقی زاده را در زمینه نقاشی هم پیاده بکنند. هر چه زمان می‌گذرد، می‌بینیم سیطره این طرز فکر وسیع‌تر می‌شود. اینقدر وسیع می‌شود که ما داریم می‌شویم المعنای نقاشی غربی، نقاشی مثل کمال الملک دقیقاً سعی می‌کند از سبک باروک تقلید صرف کند. باز خدا پدر کمال الملک را بیامرزد. حداقل در چیزی که تقلید کرد، صداقت داشت یعنی دیگر نقاشی غربی را با نقاشی ایرانی مخلوط نکرد. و دقیقاً وقتی از فرنگ آمد اینجا با توجه به مسائل اجتماعی ما سعی کرد تابلوهایی بسازد که ارزنده و قشنگ هم هست من خودم کارهایش را خیلی دوست دارم. چون صداقت دارد. و همان چیزی را که آموخت بدون دست خوردگی و بدون اینکه با نقاشی ایرانی قاطی بکند، پیاده کرد. در دوره قاجاریه نقاشانی داشتیم که رنگ و روغن هم کاری می‌کردند در دوره صفویه و تیموری کاربرد رنگ ما با رنگهای جسمی و طبیعی بود که با آب ترکیب می‌شد. به تعبیر خارجیها «گواش» و رنگهای عصاره‌ای. یکی از کسانی که آمد و در باره هنر ما صحبت کرد، «پابلودیلو» است. پابلودیلو پول گرفته بود تا برای غربیها هویت هنری

درست کند. در همین اواخر به ایران آمده بود و دیده بود که هنر ما بی صاحب مانده، آن را بست به عربها. دقیقاً مطالبی در کتاب پابلودیلو در باب هنر عنوان شده که متأسفانه در جایی ترجمه هم شده است و نمی‌دانم چطور اجازه ترجمه این مطالب را داده‌اند که خیلی چیزهای ما را حتی رنگ نقاشی ما را وابسته به عربها می‌دانند و حتی طراحی مان را وابسته به این قوم می‌دانند. در صورتی که عربها اگر هنری در این زمینه داشتند باید هنوز هم داشته باشند. پس هنر عربها کجاست؟ زمانی بود که در این مملکت می‌گفتند نقاشی ایرانی دقیقاً تحت تأثیر نقاشی چینی است و بعد ما صحبتی کردیم، مقالاتی نوشتیم و دیدیم اصلاً چنین چیزی نیست نقاشی ما از وسعت خاصی برخوردار است. اصلاً نقاشی چینی گرایشهای ناتورالیستی دارد و نقاشی ما اصلاً چنین نیست من دوره‌هایی در مکتب نقاشی چین به شما نشان می‌دهم مثل سبک «ت. آن» دقیقاً تحت تأثیر نقاشی ایرانی است و در سبک مانوی نقاشی شده است. مانی از ایران به چین رفت و هنرش را به چین برد. این هنر در چین گسترش یافت. البته گرایشهای در سبک یوقان در نقاشی ما به چشم می‌خورد به خصوص در مکتب فردیس و در شاهنامه دموت، شاهنامه معروف زمان ابوسعید اثر این سبک دقیقاً مشخص است. ما تا حدودی منظره‌سازی‌ها را از چینها گرفته‌ایم. مغول‌ها وقتی کشوری را می‌گرفتند، تمام هنرمندان آن کشور را به مغولستان منتقل می‌کردند و هر ایلیخانی که خواست جایی حکومت بکند، بعضی از این هنرمندان را با خودش می‌برد. رشیدالدین فضل الله رحمت الله علیه صاحب مکتب فردیس در ربع رشیدی یکی از کسانی بود که به خاطر کار عظیمی که برای مسلمان انجام داد، با سعادت حسودان پسر شانزده ساله‌اش را جلوی چشمش کشتند و خودش را هم دو شقه کردند و این به اصطلاح شانتازیستهای هنوز هم وجود دارند. چون در زمینه هنر هر کسی که بیاید حرف حق بزند، صد درصد سعایشش را می‌کند و همین خواجه رشیدالدین فضل الله با خاندان بزرگ جوینی: عظاملك جوینی و شمس‌الدین جوینی برای هنر و فرهنگ مملکت ما کوشش کردند. هنرمندان بزرگ را از نقاط مختلف به مملکت ما آوردند و در ربع رشیدی بدانها پول می‌دادند و از هر نظر آنها را مورد توجه قرار می‌دادند تا آثار هنری خلق کنند. ولی متأسفانه در این دوره خاص، ما همین شاهنامه دموت را می‌بینیم که به نظر من یکی از شاهکارهای هنر نقاشی ایرانی است. مناظر بسیار زیبایی در این شاهنامه وجود دارد که متأثر از سبک ساسانی و سامانی و دیواره نگاری سامانی است. چون هزاره فردوسی است، من سعی می‌کنم در رابطه با شاهنامه بیشتر صحبت کنم و حالا شما شاهنامه دموت را با شاهنامه‌ای که در زمان تیموری نقاشی شده، مقایسه کنید این شاهنامه در زمان هنرستان شاهرخ به وجود آمده است. با حمایت بایستگان و عظیم شاهرخ تشکیل شد. یکی از بزرگترین خطاطان و متفکرین ایرانی به نام جعفر تریزی با جعفر بایستقری رئیس کتابخانه شد و هنرمندان زیادی را گردهم آورد.

بزرگترین هنرمند این مکتب مولانا خلیل بود که این شاهنامه بایستقری به قلم این بزرگ مرد نقاشی شده است و ما در کار مولانا خلیل اثری از تأثیر نقاشی چینی نمی‌بینیم و یادگار جنید. جنید سلطانی الاصفهانی، اهل اصفهان بود و در مکتب بغداد کار می‌کرد. در زمان حکومت مغولها، در درباری که سلطان احمد جلایر در بغداد داشته، در همان هنرستان کار می‌کرده و کتاب معرفی هم داشته به نام هما و همایون، حتما دیده‌اید. خطش را هم مرحوم میرعلی هروی نوشته است. کتاب همایون که در زمان مغول نوشته شده است، هم دوره با این شاهنامه دموت است. ولی گرایشهای چینی در این کار اصلاً وجود ندارد. نقاشها همیشه صادق بوده، لیسانس



نقاشی مثل کمال الملک دقیقاً سعی می‌کند از سبک باروک تقلید کند و باز خدا پدرش را بیامرزد که حداقل در چیزی که تقلید کرد، صداقت داشت

زمان خودشان را نقاشی می‌کردند لباسها، لباسهای چینی است ولی نوع منظره سازی، نوع آدم سازی، نوع کمپوزیسیون اشراقی و عرفانی است که ما در دوره معاصر قادر به درک آن نبودیم در دوره معاصر کمپوزیسیون کمپوزیسیون غربی است، نوع برداشت غربی است. در صورتی که نقاشهای ما اصلاً نخواهند بفهمند کمپوزیسیونی که کمال الدین بهزاد به وجود آورده کمپوزیسیونی که در نقش برجسته عظیم بهارستان است چیست؟ آن شکارگاههای معروف چیست؟ اصول مبادی آن کمپوزیسیون چیست؟ این کمپوزیسیون متأثر طرز تفکر غربی است ارتباط فضاهای پر و خالی، تعادل توازن يك مثلث در داخل يك مستطیل همیشه ایجاب کمپوزیسیونی می‌کند. در صورتی که کمپوزیسیون در نقاشی چیز دیگری است، به نسبت تفکر. نوع کمپوزیسیون و نو ساختار رنگی گردش می‌کند. گردشهای کلیشه‌ای نیست، گردشهای مینیاتور نیست، گردشهای از پیش ساخته شده نیست. گردشهایی است که دقیقاً در همان لحظه هنرمند القا می‌شود.

نهایت ندارد. در نقاشی ما اصلاً يك چیز قراردادی وجود ندارد.

چون با چشم جان می‌بینیم نه با چشم سر...
بله! هانف می‌گوید که:
چشم دل بازن که جان بینی
آنچه نادیدنی است آن بینداری
و دقیقاً تئوری این هنر را مولانا نوشته است. شما دیو کبیر شمس را مطالعه بفرمائید من از این دیوان، فینا بردارهایی درباره نقاشی کرده‌ام که انشاء الله يك روزی آن را منتشر می‌کنم. دقیقاً دیالکتیک این هنر را مطرح می‌کند در تمام هنرهای ما مطرح است. چه موسیقی، چه نقاشی هنرهای دیگر...

با توجه به بحران عظیمی که شما به آن اشاره کردید از هجوم فرهنگ غربی سخن گفتید که سراسر جهان را گرفته است. آیا امروزه هنرمندی می‌تواند به گونه‌ای نقاشی کند که اثر کشف و مشاهده در آن منجلی باشد؟ چون دیو

حتی زمینی که روی آن زندگی می کنید، زمین نیست؟ و هنر بشر امروز بیشتر محصول خلوت نفس اماره اوست تا خلوت الهی.....

■ ولی آدمی که تغییر نکرده، آدمی همان آدمی است. با همان عواطف و اصالتها، با همان نگرشها. اگر آن طینت پاک وجود داشته باشد و آن اصل گوهر، هنر متجلی می شود در غیر این صورت اصلا هنری وجود دارد. غربیها هم بحثی ندارند در زیباشناسی که هنرمند بازی را مطرح می کنند. خودشان هم به این صرافت افتاده اند که بعضی چیزها دقیقاً بازی است، اصلا هنر نیست. نقاشی ما هم مثل موسیقی ما دقیقاً جنبه تخریبی پیدا کرده چون چیزیه که استعمار می پسندند، همین تخریب است. همین خواب کردن جامعه ست. استعمار بیداری نمی خواهد. موسیقی بی که من چند روز پیش در تالار تاتار شهر شاهد آن بودم، یک موسیقی حماسی بود. موسیقی بیدار کننده بود و نقاشی هم همین حالت را دارد. وقتی موضوعیت در نقاشی مطرح نشود، فقط شمع و گل و پروانه و بلبل باشد یا یک رفاصه یا با یک پیرمرد. بین به چه درد می خورد؟ ما در دوره ای زندگی می کنیم که باید جوابگوی مردم باشیم. در مسائل هنری نباید این مسائل اقامه بی ارزش را مطرح کرد و یک بوق و کرنای تبلیغاتی هم شستن راه انداخت و اینها را به جای هنر واقعی به کرسی نشاند.

□ در باره آموزش هنر کشور صحبت کردید و پایه گذاری انشکده هنرهای زیبا و اینکه هنوز نیز برپایه همین هنر غربی، دانشجویان ما تحصیل می کنند. اما مشکلی که اینجا مطرح است این است که آموزش مکاتب هنری بی که در دانشگاههای ما صورت می گیرد متعلق به چند دوره پیش است و غرب هم حتی فاتحه اش را خوانده است! در واقع ما ز تحولات اخیر نقاشی هم در غرب دور مانده ایم...

■ به مطلب بسیار زیبایی اشاره فرمودید یک تعداد آدم تخریبی این مملکت، کویسم را فوتورسیم کاری می کنند. این امر واقعیت دارد. می توانید بروید توی این گالری های خصوصی کار بعضی ها را که هنوز آبرنگ کار می کنند. ببینید، چهارتا شاخه گل می کشند. واقعا مردم ما را خیلی دست کم گرفته اند. فکر کرده اند جامعه ما قدرت تحلیلی بیشتر از یک شاخه گل را ندارد. اگر کمال الدین بهزاد هم این فکر را می کرد، آن آثار متعالی هیچ وقت تجلی پیدا نمی کرد هنرمند باید نگرشش خیلی بالاتر از این مسائل باشد. ما به اکثر این گالری ها که نگاه می کنیم، متوجه می شویم که آنها مردم را خیلی دست کم گرفته اند در رابطه آموزش هنر هم پایه و اصولی این اواخر به وسیله چند نفر شده (خدا انشاءالله لعنت شان بکند!) یک سبک کوچککی رقیب نقاشی آلمان است به نام مکتب وهاس که دست یخت یک شاخه آواره یهودی روسی است به نام واسیلی فاندوسیتی ه صهیونیست هم بوده مدارکش را هم پیدا کرده اند.

صهیونیست ها هم از او بتی ساختند مثل شاگار. او یک کتابی نوشت در باره معرفت روحانیت. یک چنین واژه ای و اینجا تعدادی از دوستان عزیز ما ترجمه اش کردند و بعد آدمی بنام اینی این مطالب را به شکل یک تئوری نقاشی سون کرد و برایش الفبایی درست کرد. مثل کتاب غذایزی بایی که برای آمیزی درست می کنند. که به اگر خط و نقطه اینجوری کنید کنار هم بگذارید، نقاشی به وجود می آید. فکر کردند کشک است و بعد این را به عنوان پایه و اصول هنرهای تجسمی در دانشکده های ما به خورد بچه ها دهند متأسفانه در جمهوری اسلامی نباید اینگونه مسائل طرح بشود. اینها از رژیم گذشته مانده و رژیم گذشته اگر وب بود که مردم نگاهی می داشتند. انقلاب اسلامی شد که آنها گورشان را گم کنند و بروند. در وصیتنامه امام اگر لحظه بفرمایند دقیقاً ایشان این مطلب را دهها بار تکرار می کنند، که استعمار در دانشگاههای ما لانه کرده است.

باید اینها را بیرون کرد. البته در حد آشنایی قبول داریم که باید کلاسی باشد تا هنر غربی را بشناسیم حتی یک رشته به این اسم در دانشگاههای ما وجود داشته باشد. ولی نه تود و هشت درصد و حتی تود و نه درصد تبلیغ هنر اروپایی و یک درصد هنر ایرانی.

□ خوب، حال شما می گویند چه درسی بدهند؟ راه حل عملی شما چیست؟ اساساً چه منبعی و یا چه سیستم آموزشی تدریس بکنند؟

■ خدمت شما عرض بکنم که فقط پله کردن به چند سبک خاص که سلیقه چند شخص به خصوص در آن اعمال شده باشد مطرح نیست. در زمان قدیم استادان پیش کسوت در دانشکده هنرهای زیبا و دیگر دانشکده های ما واقعا هنرمندان خوبی تربیت می کردند چون سعی می کردند مثلاً نقاشی رمانتیک غربی را به شاگردان خودشان خوب یاد بدهند. اکثر کسانی که الان واقعا سرپایند و دارند نقاشی می کنند، به آن دوره تعلق دارند مثل شاگردان مرحوم حیدریان. الان نقاشان ما از دانشکده فقط کمی حرفهای قلمبه و سلمبه یاد گرفته اند و چهار تا واژه پرطمطراق بلدند ولی از کل نقاشی هیچ خبری نیست. اگر هم بخواهند یک آفیش بکشند باید پنجاه تا کتاب گرایکی باز بکنند و اکثر کارهایشان نیز تقلیدی است. الان اگر بخواهند واقعا دانشکده های ما را بازسازی بکنند باید از صفر شروع کنند.

ما واقعا باید از صفر شروع بکنیم. باید ببینیم که در این چند ساله چه کرده ایم؟ ما در باره نقاشی خودمان یک کلمه تحقیق نداریم. غربیها در سال ۱۹۰۸ یا از سال ۱۹۰۷ یعنی شروع قرن بیستم، بیش از ناصب جلد کتاب در باره هنر ما نوشتند. و ما حتی به خودمان زحمت این را ندادیم که دو تا از این کتابها را ترجمه بکنیم. اگر بنده می گویم اینها را خواندم، خودم ننشستم این کار را کرده ام. ننشسته ایم این کتابها را ترجمه بکنیم اخیراً کتابی در آلمان دیدم که به محقق بزرگی به نام فاندوکوک نوشته بود او کسی بود که تپه ترکستان چین - تپه طولان - را حفاری کرده بود و آثار هنری بسیاری در این تپه کشف کرده بود. او یک کتاب هزار صفحه ای در باره کل هنر ما نوشته است که باید ترجمه بشود. کتاب مارتین یکی از کتابهای معتبر در زمینه نقاشی ایرانی است که در سوربن نوشته شده است. کتابهایی نیز در اکسفورد تهیه شده، الان اگر دانه دانه برایتان بگویم شمار اینها زیاد است. در دانشکاه سنسپلوانیا هم به همین شکل یک عده آدم واقعا دوستدار این هنر زحمتها کشیده اند. البته من نمی گویم کارشان صددرصد درست است. چند روز پیش با کسی آشنا شدم از جمهوری تاجیکستان شوروی به نام آقای کمال الدین عینی، خانم ایشان خانم مقدم اشرقی کتابی نوشته و یکی از دوستان من ترجمه کرده است. البته ایشان خودشان فارس است و احتیاجی نیست که کسی حرفهایشان را ترجمه بکند....

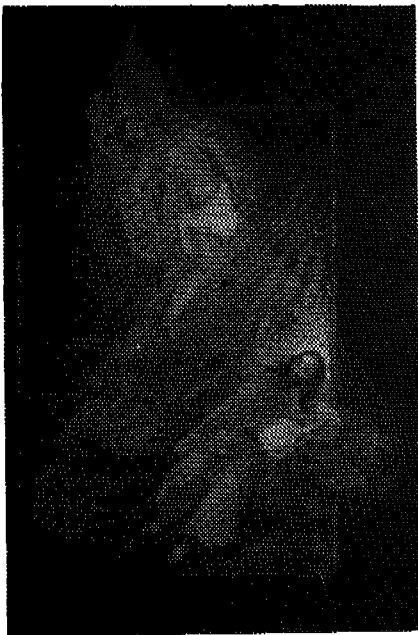
□ البته این خانم بیشتر روسی صحبت می کنند. اتفاقاً در روزنامه اطلاعات مهمان ما بودند با ایشان مصاحبه ای هم کرده ایم.

■ بله دعوت کردند که ما نمایشگاهی در تاجیکستان شوروی داشته باشیم و بنوانیم تبادل فرهنگی داشته باشیم. البته کارشان بسیار خوب بود. بی نقص تر از خیلی کارهای دیگر.

□ آقای مهرگان راجع به مسئولیتهایی که تاکنون داشتید و دارید صحبت کنید.

■ ۲۲ سال است که به تدریس این هنر مشغولم. □ در دانشکده هنر؟

■ خیر؟ ما دانشکده هنر نداریم! ما هنرستانی داریم که آن موقع در وزارت فرهنگ و هنر بود، و الان در وزارت ارشاد است. هنرستان هنرهای تجسمی پسران و دختران. دو تادانه دانشکده نصفه نیمه در تهران داریم، یکی هم در اصفهان، یکی هم در تبریز که هنوز تشکیل نشده. اصلا کلاس نقاشی



■ من با شناخت هنر غرب دقیقاً موافقم. ما باید با هنر غرب دقیقاً آشنا شویم اما نباید تحت تأثیر و تقلد آنها باشیم.

ایرانی نداریم.

بعد از فوت دوست عزیزم مرحوم ابوطالبی قصیمی بنده رفتم به هنرستان و با استاد محمود فرشچیان سالها مشغول کار بودیم. آقای فرشچیان که بازنشسته شدند، تشریف بردند آمریکا و بنده ماندم و هنرستان. و یک جایی هم نصفه نیمه درست کردیم، البته با برنامه ریزی و زیربنای غربی که در حقیقت به ما تحمیل شد و باتمام داد و فریادی که زدیم، زیرینا باز همان تئوری رنگ اتین است. ویزوال دیزاین اتین است و طراحی نانورالستی در آن مطرح شده است حالا ببینید چه عذاب الیمی است که ما باید در آنجا نقاشی ایرانی درس بدهیم. اول ذهن بچه ها را با این مسائل پر می کنند، بعد ما باید سعی بکنیم بچه ها را خالی الذهن کنیم. حالا تا فکر کنیم که چی بگذاریم جای آن، وقت تمام می شود و دانشجو فارغ التحصیل می شود. گرچه دو سالی می شود که خوشبختانه بازدهی کار بچه ها بسیار خوب بوده و ما نمونه کارهای این بچه ها را در موزه هنرهای معاصر به نمایش گذاشته ایم. دنیا آلوده است، باشد. ما در مملکت خودمان خوشبختانه این نوع آلودگی ها را هنوز به آن شدت نداریم. ما باید تاریخ هنر را دوباره از نو شروع بکنیم. تمام کارهایی که تا به حال نوشته شده باید ترجمه بشود. باید نشست یک گروه تحقیقی تشکیل داد تا این گروه مجدداً تاریخ این هنر را تدوین کنند. تفکر تاریخی و حکمی این هنر را تدوین کنند. ما تاریخ فلسفی نداریم، تاریخ فلسفی مال غربیهاست. البته انتزاعی که غربیها از آن دم می زنند، یک انتزاع غلط است. البته مال آنها انتزاع است، ولی مال ما تجرید است. انتزاعی هم که آنها به آن رسیدند، باز تأثیری از نقاشی ما است. خودشان درست به این نتیجه رسیدند که دقیقاً انتزاعشان، انتزاع نفس اماره است و خیلی رونمایی و آبیکی است و هویت خاصی ندارد.

□ برای هزاره فردوسی چه کارهایی انجام داده اید؟

■ کار مینیاتور و تذهیب کتاب دکتر محمد علی اسلامی ندوشن را انجام داده ام که خطش هم از استاد غلامحسین امیرخانی است. در سال آینده هزاره ای در تجلیل از نظامی گنجوی داریم که آن هم جای فعالیت بسیار باقی می گذارد. ما باید هویت خودمان را بشناسیم و به آن اهمیت بدهیم...